

سلفیه و اخوان؛ ریشه ها و سرانجام

سلفیه و اخوان؛ ریشه ها و سرانجام

این مقاله سعی دارد منشأ جماعت اخوان-المسلمین و جماعت-ها و جریان-های سلفی را برای رسیدن به نقاط اشتراک و اختلاف بین آنها و امکان ایجاد همزیستی و پذیرش اتحاد و ائتلاف از سوی آنها بررسی کند. لذا پیدایش جماعت اخوان-المسلمین در نیمه اول قرن بیستم توسط شیخ حسن البنا و جایگاه سلفیه به عنوان یک مفهوم و مثال از طرح تبلیغی و ارشادی را مورد بررسی قرار می-دهد و به شرح و تفصیل پیدایش جماعت-ها و جریان-های سلفی معاصر که از مفاهیم مکاتب سلفی قدیمی در مصر غنا یافته-اند، می-پردازد و دیدگاه-های این جریان-ها و جماعت-ها را درباره خط-مشی شیخ حسن البنا بررسی می-کند. سپس سراغ دوره دوم تأسیس جماعت اخوان-المسلمین در اواسط دهه 1970 می-رود و شکاف در جماعت اسلامی دانشجویان و تقسیم آن به سه شاخه را مورد بررسی قرار می-دهد. سلفیه افراطی و میانه رو و اصلاح طلبان و همچنین نحوه همگرایی و واگرایی آنها از مباحث این مقاله می-باشد.

مقدمه

این مقاله سعی دارد منشأ جماعت اخوان-المسلمین و جماعت-ها و جریان-های سلفی را برای رسیدن به نقاط اشتراک و اختلاف بین آنها و امکان ایجاد همزیستی و پذیرش اتحاد و ائتلاف از سوی آنها بررسی کند. لذا پیدایش جماعت اخوان-المسلمین در نیمه اول قرن بیستم توسط شیخ حسن البنا و جایگاه سلفیه به عنوان یک مفهوم و مثال از طرح تبلیغی و ارشادی را مورد بررسی قرار می-دهد و به شرح و تفصیل پیدایش جماعت-ها و جریان-های سلفی معاصر که از مفاهیم مکاتب سلفی قدیمی در مصر غنا یافته-اند، می-پردازد و دیدگاه-های این جریان-ها و جماعت-ها را درباره خط-مشی شیخ حسن البنا بررسی می-کند. سپس سراغ دوره دوم تأسیس جماعت اخوان-المسلمین در اواسط دهه 1970 می-رود و شکاف در جماعت اسلامی دانشجویان و تقسیم آن به سه شاخه را مورد بررسی قرار می-دهد. ناگفته نماند شاخه اصلی جماعت اسلامی دانشجویان جریان سلفیه را تشکیل داد. بخشی از این جریان با حفظ ماهیت سلفی خود، بزرگ-ترین جریان سلفی در مصر را که همان جریان دعوت سلفی در اسکندریه است، بنیان-گذاری کرد. این مقاله هم-چنین به بررسی ماهیت روابط ممتاز بین این جریان و جریان محافظه-کار در جماعت اخوان-المسلمین و روند کاهش روابط بین این جریان و جریان اصلاح-طلب جماعت اخوان-المسلمین می-پردازد. این جریان اصلاح-طلب قبلاً جزء لاینفک جماعت اسلامی دانشجویی بود، اما در نهایت به این نتیجه رسید که ائتلاف بین اخوان و بزرگ-ترین جریان سلفی در مصر، مادامی که جریان محافظه-کار در اخوان-المسلمین قدرت را به دست دارد، امکان-پذیر است.

بنا و سلفیه

حسن البنا بر مبنای تفکر کلی-نگر و به منظور ایجاد حرکت در امت اسلامی و رساندن آن به جایگاه بلند-مرتبتگی در جهان اقدام به تأسیس جماعت اخوان-المسلمین کرد. این جوان کوچک که از سقوط خلافت اسلامی عثمانی متأثر شده بود، متوجه سقوط امت اسلامی به ورطه ذلت

و پستی شد. او می-دید که جهان اسلام به مستعمره-ای ازهم-پاشیده و دچار اختلاف و دست-خوش جنگ-های داخلی تبدیل شده است؛ لذا به این فکر افتاد که چگونه می-توان مردم را حول محور خط-مشی اسلامی جامع و مانع گرد آورد. با اینکه وی تربیت-شده دنیای تصوف و معنویت بوده اما پا به فضای سلفی-گری آن روز مصر گذاشت، آن هم در محیطی لیبرالیستی که متأثر از روح غرب-زندگی بود. در آن زمان هنوز جریان-های سلفیه از جزیره العرب پا به مصر نگذاشته بودند و زندگی در مصر ویژگی خاص خود را داشت. محیط مصر در آن زمان ترکیبی از محیطی شهری و روستایی بود و حکومت مدنی هزاران ساله آن از عالم بدویت فاصله گرفته بود و گرایش بسیاری به سوی تصوف و تسامح با مخالفان و ساده-گیری در امور عبادی و عقیدتی داشت.

در چنین محیطی حسن البنا تلاش خود را برای ایجاد وحدت میان مسلمانان آغاز کرد و پس از آن مبانی و پایه-های کلی مرجعیت این جماعت را که مشتمل بر اصول بیست-گانه بود، بنا نهاد. اما هنوز ویژگی-ها و خط-مشی کلی جماعت در ذهن این مرد جوان که براساس احساسات دست به طرح دعوت و اجرای آن در سطح یک جنبش زده بود، شکل نگرفته بود. این جماعت نوپا هنوز نظریه خاصی نداشت. بنا بدون اینکه خود را درگیر جزئیاتی کند که ممکن بود دامن-گیر طرح او شود یا دست-کم مانعی سر راه آن ایجاد کند، یکسره سراغ چارچوب کلی طرح خود رفت. به نظر می-رسید این مرد متوجه خطر آفات تاریخی از جمله تعصب نسبت به یک مکتب یا افکار یا اعتقادات خاص شده بود. چنین تعصباتی منشأ درگیری و مشاجره و جنگ و سپس تفرقه و ضعف کلی امت بودند.

سلفیه میانه -رو

بنا معتقد بود که سلفیه باید مرجع همه مسلمانان باشد. وی خود تربیت صوفی داشت. صوفی-گری و متصوفان خود را اهل سنت و دنبال-رو جماعت می-دانستند؛ با این حال، نقاط اشتراکی با سلفیه داشتند. سلفیه به عنوان یک خط-مشی عبارت است از بازگشت به اسلام و سرچشمه صاف و روشن آن و احیای راه و رسم سلف صالح در عصر طلایی؛ لذا با دعوت بنا و طبیعت و ماهیت آن تناسب داشت. سلفیه بر این اساس و به این معنا، ساده-تر، روشن-تر و خالص-تر است و به معنای رجوع مستقیم به قرآن و سنت بی-توجه به مطالبی است که پس از آن، گروه-های متکلمین و فلاسفه ذکر کرده-اند و نیز زیر پا گذاشتن تمام سنت-هایی است که پاکی و شفافیت عقیده توحیدی را تحت تأثیر قرار می-دهد.

این مرد بدون اینکه خود را درگیر جزئیات نظری کند، سرگرم اجرای طرح نهضتی خود بود و زمانی که اقدام به تدوین اصول بیست-گانه خود کرد، برداشتی وسیع-تر و بازتر از مفهوم سلفیه داشت؛ در حالی که این مفهوم از نظر جریان-ها و جماعت-های سلفی معاصر بسیار محدود و تنگ-نظرانه است. طبق اصول بیست-گانه بنا، اشعری-ها هم جزء اهل سنت و جماعت محسوب می-شوند، در حالی که در اعتقادات جماعت-های سلفی جزء اهل تسنن نیستند.

حسن البنا به حکم شخصیت و نوع تربیتش، میانه-رو بود. وی از فضای صوفی-گری پا به عرصه سلفی-گری گذاشته بود و هنگام اجرای طرحش سعی کرد تمام ریشه-های فکری خود را جمع و نوعی سازگاری بین آنها ایجاد و بهترین آن را برای تحقق و اجرای طرحش گزینش کند. وی مشی فراگیر وسیعی در دعوت و ارشاد خود پیش گرفت و سعی کرد جریان-ها و طیف-های بسیاری را داخل جامعه دور هم جمع کند. لذا طبیعی و بدیهی بود که مشی سلفی-گری را به عنوان مرجع عقیدتی جماعت خود انتخاب کند، زیرا عموم اهل سنت و

جماعت تفکر سلفی-گری داشتند و سلفیه پایه اصلی اغلب جنبش-های نو گرا و اصلاح-طلب اسلامی در عصر جدید بود و شرط اصلی قیام و بازگشت به حکومت اسلامی و احیای مجد و عظمت دیرین آن^[1] بود، بدون اینکه خود را درگیر افکار و مذاهب فکری نوظهور در عصرهای بعدی کند.

سلفیه افراطی

جریان-ها و جماعت-های سلفی معاصر در مصر این ماهیت وحدت-طلبانه را در مشی بنیان-گذار جماعت اخوان-المسلمین رد کردند، زیرا سلفیه آنها ماهیت افراطی داشت و مثل لبه شمشیر بود که هرکس از آن منحرف شود دیگر سنی به شمار نمی-آید و به بدعت یا چیزی شبیه آن متهم می-شود.

حسن البنا سلفی افراطی نبود، بلکه تربیت صوفی-گری داشت. او هیچ نوع تضادی بین مشی سلفی-گری اصلی و اصیل و مشی صوفی-گری نمی-دید و می-کوشید گزیده و گلچینی از هر دو را انتخاب کند. وی برای ترویج تصوف سنی عاری از بدعت و ایجاد آشتی و مصالحه بین سلفی-گری و تصوف و ارائه تعریف جدید از صوفی-گری و کشف ارتباط بین آن و جریان سنی سلفی تلاش می-کرد.

وی سلفی وهابی منسوب به شیخ محمد بن عبدالوهاب را قبول نداشت. تأثیر صوفی-گری بر شخصیت وی اثبات شده بود. با اندکی کنکاش در دیدگاه بنا در خصوص توسل به حضرت محمد(ص) که مورد پذیرش صوفیه است، می-توان دریافت که بنا این مسأله را قبول دارد و برخلاف جماعت-های سلفی درباره آن دچار افراط نشده است. بنا هم-چنین برای ایجاد ساختار و بدنه جماعت اخوان و ایجاد شخصیت معنوی اخوانی، از تفکر صوفی-گری الهام گرفته است. با اینکه بنا مشی سلف صالح را برگزیده، اما دیدگاه و برداشت او از این مشی به گونه-ای است که برخی جریان-های سلفیه معاصر خط-مشی وی را آکنده از ابهام و تناقض یا دست-کم سیال می-دانند و این بدان معناست که اغلب جریان-های سلفی فقط آنچه را که سلفی-گری خالص می-دانند، قبول دارند.

افراط-گرایی فقهی

«بنا» به لحاظ فقه عملی مردی آسان-گیر بود. دوست وی به نام فرید عبدالخالق می-گوید: یک بار جوانی مرفه از بنی مزار از توابع استان صعید مصر از حسن البنا خواست کلاس را در ملک او برگزار کند. این جوان به او گفت: من نماز خواندن را دوست دارم اما نمی-خواهم وضو بگیرم. بنا از او پرسید: چرا؟ گفت: من آدم مرفهی هستم و یک ساعت صبح و یک ساعت عصر را قبل از خواب، در وان می-گذارم و به این ترتیب پاک و طاهرم. بنا به او گفت: پس اشکالی ندارد مادامی که پاک هستی می-توانی بدون وضو نماز بخوانی. عبدالخالق می-گوید: وقتی جواب او را شنیدم یکه خوردم. او هم متوجه تعجب و ناراحتی من شد، زیرا تکلیف وضو روشن است و فتوا دادن در مورد آن نابجاست. چطور بدون وضو می-توان نماز خواند؟ این فتوا کاملاً نابجاست. وقتی از ملک او خارج شدیم، گفت: گمان کنم از حرفی که زدم خوست نیامده است؟ گفتم: درست است؛ خوشم نیامد چون تو در مورد مسأله-ای اظهارنظر کردی که نص صریح درباره آن وجود دارد و نیازی به اجتهاد درباره آن نیست. او گفت: عملگرا باش؛ یا با خدا روراست و خوب نماز می-خواند و خوب وضو می-گیرد و در غیر این صورت، چیزی از دست نداده-ایم.

بنا دشمنی با یهود را هم مسأله-ای سیاسی می-داند نه دینی؛ حال آنکه این تفکر از دید جریان-های سلفی با مسأله تولی و تبری که از اصول دین است، منافات دارد.... محمود عبدالحلیم، از رهبران جماعت اخوان، بخش-هایی از سخنرانی شیخ حسن البنا را که به گوش

خود شنید، به این شرح روایت می-کند: «من می-گویم که خصومت ما با یهود خصومت دینی نیست، زیرا قرآن ما را به دوستی و پذیرش آنها تشویق کرده است. اسلام قبل از اینکه دینی قومی باشد، شریعتی انسانی است. اسلام آنها را پذیرفته و بین ما و آنها توافق ایجاد کرده است: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (عنکبوت/46). قرآن کریم آنجا که به مسأله یهود می-پردازد، از دید اقتصادی و حقوقی است.»

شیخ حسن البنا در 5 سپتامبر 1948 طی سخنانی در مراسمی که به مناسبت بیستمین سالگرد تأسیس جماعت اخوان برگزار شده بود، گفت: «جنبش اخوان با هیچ عقیده، دین یا فرقه-ای مخالف نیست، زیرا معتقد است که پایه-های اساسی تمام ادیان آسمانی در شرایط فعلی با خط الحاد مواجه است و تهدید می-شود. بنابراین، انسان-های مؤمن و پیرو ادیان باید با هم متحد شوند و برای نجات انسان از این خطر تلاش کنند. اخوان المسلمین هیچ مخالفتی با خارجی-های مقیم کشورهای اسلامی ندارند. ما حتی با یهودیان هم-وطن روابط خوبی داریم.»

گرایش-های صوفی

همان-طور که ابوالحسن الندوی در کتاب *التفسير السياسي للاسلام* آورده است، بنا تا وقتی زنده بود، اذکار صوفیانه خود را حفظ کرد. این گواه روشنی بر دور بودن بنا از مثنوی سلفیه افراطی و تأثیر تصوف بر اوست. عباس سیسی در کتاب *فی قافله الاخوان-المسلمین* آورده است: «اخوان-المسلمین در اسکندریه به مناسبت سالگرد تولد حضرت محمد(ص) مراسمی با حضور رهبر کل اخوان-المسلمین در مسجد النبى دانیال برگزار کرد. حسن البنا طی سخنانی در این مراسم به موضوع سالگرد تولد پیامبر (ص) پرداخت و گفت: «ما سالگرد تولد حضرت رسول اکرم(ص) را گرامی می-داریم. تمام مردم اعم از مسلمان و غیر مسلمان حق دارند چنین مناسبت مبارکی را جشن بگیرند زیرا رسول ما فقط مختص مسلمانان نیست.»

جماعت اخوان-المسلمین یک گروه هنری اسلامی هم تشکیل داد. این گروه تئاترهایی در آمفی-تئاتر اخوان-المسلمین برگزار می-کرد که گاه رادیو مصر بخش-هایی از آن را به طور مستقیم پخش می-کرد. در آن زمان این گروه علاوه بر تئاترهای سیاسی، تئاترهای هنری هم اجرا می-کرد.

حسن البنا از اولین کسانی بود که خواستار تقریب بین دو مذهب سنی و شیعه شد؛ حال آنکه این امر در حال حاضر از نظر جریان-های سلفیه معاصر ممنوع است. وی سپس در راستای اجرای اصل طلایی همکاری درباره مسائل مورد توافق و عذرپذیری درقبال مسائل مورد اختلاف، خواستار برگزاری نشست و جلسه-ای با حضور تمام گروه-های منسوب به اسلام شد.

حسن البنا برخلاف جماعت-های سلفی - احتمالاً به عمد - هیچ خط-مثنوی مشخص و دقیقی برای جماعت تعیین نکرده بود و برای تحقق اهداف بزرگ جماعت متکی به فعالیت-های عملی بود، لذا جریان-های اسلام-گرای مایل به سلفیه و متصوفه و حتی لیبرال و جهادی را جذب کرده بود. وی معتقد بود که این تنوع ضروری و حیاتی است و باید از آن استفاده کرد، زیرا این تنوع امری نظری و مقتضای سنت زندگی است؛ چنان که این تنوع همیشه مایه مباهات جماعت بوده و هست، به خصوص که جریان-های داخلی تاکنون قابلیت و توان خود را برای همزیستی - دست کم در سطوح ظاهری - نشان داده-اند.

سلفی-گری سازمان سری

با اینکه بنا گفتمان میانه-روانه نظری و عملی دور از سلفی-گری افراطی پیش گرفته بود، اما مواضع سازمان سری در ارتکاب برخی عملیات-ها ضد مصری-ها اعم از مسلمانان و یهودیان درخور تأمل و تحلیل است. هم-چنین باید تحلیل کرد که آیا این رویکرد حاکی از نفوذ

گرایش-های سلفی و جهادی است یا متأثر از شرایط تاریخی و ملی آن روزگار مصر یا تحت تأثیر شیوع سازمان-های سری مبارزه با استعمار و نظام-های استبدادی در آن دوره. البته می-توان دریافت که بنا هیچ-گاه مبانی عقیدتی و سیاست خاصی برای درگیر کردن جماعت در اقدامات و فعالیت-های خشونت-بار نیندشیده بود و این قبیل عملیات-ها اغلب مبتنی بر فتواها و اجتهادات فقهی بوده است.

با اینکه بنا گفته بود یهودیان هم پیروان دینی آسمانی هستند و ما با آنها هیچ-گونه خصومتی نداریم، اما گفتمان پایگاه اخوان همیشه خلاف این بوده است و اغلب یهودیان را به عنوان نوادگان میمون و خوک مورد حمله قرار می-دادند. علاوه بر این، ادبیات آنها همیشه یهودیت و صهیونیسم را در هم آمیخته است. این گفتمان آنها با دیدگاه سلفی-هایی که جنگ با یهودیان را جنگ دینی و عقیدتی دانسته-اند نه جنگی سیاسی که تابع مصلحت باشد، مشترک است. با اینکه این گفتمان میان پایگاه اخوان رایج بود، اما نکته ثابت این است که ماهیت سلفی-گری بنا مبتنی بر پذیرش دیگران است. ظاهراً این نوع سلفی-گری متأثر از ساختار شخصیتی چندبُعدی اوست؛ چنان که سلفیه-ای که وی تابع آن بود از نوع سلفی-گری رشید رضا بود و این نوع سلفی-گری غیر افراطی بود. البته گفته می-شود که وی متأثر از رسائل حرکت وهابیت بوده است، زیرا رشید رضا طراح قاعده طلایی است مبتنی بر اینکه «در موارد مشترک همکاری می-کنیم و در موارد مورد اختلاف عذر یکدیگر را می-پذیریم». بنا واقعاً به این شعار پای-بند بود، لذا سلفی-ها، صوفی-ها، اشاعره و ازهری-ها را در جماعت خود پذیرفت و هیچ مذهب و خط-مشی فقهی مشخصی برای جماعت خود تعریف نکرد، بلکه طرح همگرایی با شیعیان را مطرح کرد و آماده بود کل اختلاف با آنها را نادیده بگیرد. شیعیان هم بدون تردید طرح وی را پذیرفتند. منطق بنا منطق توافق بود نه منطق تفرقه و در عین حال، وحدت-طلبانه و پلورالیستی بود. اما این منطق اجازه می-داد برخی شکاف-ها و خلأها باقی بماند تا حدی که کسی بنا را مسئول عملیات-های سازمان سری نمی-دانست و همه معتقد بودند افراد این سازمان در باب تعامل با دولت-ها و نظام-ها سر خود عمل می-کنند. با وقوع کودتای ژوئیه، جماعت با جریان-های مختلف انقلابی روبه-رو شد و چیزی نمانده بود که به علت فقدان مشی مشخص تلاشی شود.

از جمله نمودهای چالش-های پیش روی مشی کلی بنا، ظهور افکار سید قطب بود. در افکار سید قطب، برخلاف مشی بنا که مبتنی بر حرکت و عمل بیشتر از نظریه-پردازی بود، تکیه اصلی بر نظریه-پردازی بود که هیچ-کس جز شیخ یوسف القرضاوی و عبدالمنعم ابوالفتوح، از رهبران اخوان، تاکنون نتوانسته-اند پاسخی به افکار سید قطب که نقطه مقابل افکار بنا است، بدهند.

سلفیه و مرحله دوم تأسیس اخوان-المسلمین

پس از شکست ژوئن، احساسات دینی میان مردم مصر بیش از پیش قدرت گرفت. در اوایل دهه 1990، جریان اسلام-گرا در دانشگاه-های مصر شکل گرفت و دیری نپایید که ایدئولوژی اسلامی ایدئولوژی--های دیگر را کنار زد.

برخی دانشجویان به سمت سلفیه جهادی و برخی دیگر به سمت سلفیه کلاسیک یا وهابیت، گرایش پیدا کردند، اما هیچ-یک از این جریان-ها مشی و سیاست مشخصی نداشتند؛ لذا در چارچوب تشکلی که در آن زمان به جماعت اسلامی (دانشجویی) معروف بود، در هم ادغام شدند.

در این بین برخی گروه-های مربوط به اخوان-المسلمین که خارج از زندان-های عبدالناصر بودند،

تقریباً رو به زوال گذاشتند، سازمان آنها فرسوده و پیر شده بود و اعضای قدیمی جماعت متقاعد شده بودند که با جذب نیروی جوان می-توانند قدرت و پویایی را به جماعت اخوان-المسلمین برگردانند.

رهبران جماعت توانستند بخشی عمده از جماعت اسلامی دانشجویان را جذب کنند. این جماعت شامل جوانان سلفی-گرا بود. آنها جذب اخوان شدند تا آن را از ابهامات و ناخالصی-های موجود رها و به سمت مشی برگزیده و خالص سلفی هدایت کنند. این جوانان و در رأس آنها عبدالمنعم ابوالفتوح، حلمی الجزار، ابراهیم رعفرانی و... پس از ورود به جماعت اخوان-المسلمین به سمت رهبران و شخصیت-های محافظه-کار جماعت گرایش نشان دادند. حتی به گفته ابوالفتوح اگر این دسته از رهبران در اخوان نبودند، آنها هرگز وارد اخوان نمی-شدند.

برخی اخوانی-های قدیمی خود را با موج سلفی-گری رایج میان این نسل همراه و شروع به تقلید از ظاهر سلفی-های مذکور مثل بلند کردن ریش و پوشیدن لباس کوتاه کردند. آنها این کار را نه از سر عقیده و باور بلکه به عنوان ترفندی برای مهار نسل جدید که تحت تأثیر جریان سلفی بودند، انجام می-دادند.

این نسل جدید به شدت هوادار عمر تلمسانی، از رهبران اصلاح-طلب اخوان بودند، هر چند در ابتدا علاقه چندانی به او علت رویکرد صوفی-گرایانه و آسان-گیری او در امور فقهی نداشتند.

مکتب اسکندریه و سلفیه جدید

جماعت اسلامی دانشجویان به دو دسته تقسیم شد. دسته بزرگ-تر به جماعت اخوان-المسلمین پیوست و دسته دیگر جماعت اسلامی مسلح را تشکیل داد. بخشی از جماعت نیز حاضر نشدند به هیچ-یک از دو گروه یادشده بپیوندند. رهبر گروه سوم محمد اسماعیل المقدم بود. آنها هم مشی افراطی جماعت اسلامی به رهبری کرم زهدی را رد کرده بودند و هم- مشی گروهی را که به جماعت اخوان-المسلمین پیوسته بودند و اعتقاد داشتند که گروه دوم از مسیر سلفیه منحرف شده-اند. آنها خود را متأثر از پیشگامان سلفیه یعنی ابن تیمیه و بنیان-گذاران سلفیه در مصر معاصر و برخی شیوخ انصار السنة در مصر و عربستان می-دانستند.

البته مکتب اسکندریه، کمتر از سایر جماعت-های سلفیه، اخوان-المسلمین را مورد انتقاد قرار داد و بیشتر از سایرین بی-طرفی خود را حفظ کرد و آماده پذیرش دیگران بود. آنها مشتی از همان خاکی بودند که جریان-های گوناگون اسلامی در دهه 1970 از آن سرشته شده بودند. جماعت اسلامی دانشجویان قابلیت جذب تمام دانشجویان اسلام-گرایی را داشت که اسلام را به عنوان مرجع و هدف و راهی برای حل مسائل می-دانستند. ویژگی بارز آن دانشجویان فکر باز و تعامل با تمام مسائل اجتماعی بود و با اینکه به شاخه-ها و جریان-های اسلام-گرا با طرح-هایی متناقض برای روش تغییر تقسیم شده بودند، اما این ویژگی اصلی را با خود داشتند. حتی نسلی که اواخر دهه 1970 به جماعت اخوان-المسلمین پیوسته بود، در داخل جماعت جریانانی را با ویژگی-هایی چون فکر باز و تعامل ایجاد کرده بود.

روابط آنها با اخوان روابطی خاص بود. آنها در زمان حاکمیت تفکر ناصریسم بر جامعه مصر چشم باز کرده و رشد کرده بودند. در چنان شرایطی سکولاریسم و غرب-زدگی حاکم شده بود، حجاب زنان برچیده شده و لباس-های کوتاه جایش را گرفته بود. هم-چنین مظاهری از افسارگسیختگی در سینماهای دهه 1960 دیده می-شد و برهنگی و بی-بندوباری رواج یافته بود. در چنین اوضاعی این سؤال برای آنها پیش آمد که آیا دین، این است؟ اغلب آنها تحرکات پر

سروصدای اخوان را تا قبل از 1954 ندیده بودند، اما وصفش را شنیده و تحت تأثیر آن قرار گرفته بودند و می-دانستند که این مردانی که شعار «اسلام تنها راه-حل است» را سر داده بودند، اکنون پشت میله-های زندان عبدالناصر گرفتار شده-اند. بدین ترتیب از عبدالناصر بیزار و به اخوان علاقه-مند شدند.

حتی اعضای خانواده بسیاری از کسانی که در بنیان-گذاری جماعت دعوت سلفیه نقش داشتند، نظیر شیخ یاسر برهامی، به جماعت اخوان-المسلمین وابسته بودند. برای مثال، پدر و عموی یاسر برهامی عضو جماعت اخوان-المسلمین بودند. در جریان بازداشت اعضای اخوان در سال 1965 که عموی برهامی بازداشت شد، وی تحت تأثیر بازداشت او قرار گرفت و به سمت تدین و نماز گرایش پیدا کرد.

حتی خود برهامی معتقد بود که مشی قدیم اخوان قرابت زیاد با تفکر سلفی داشت. وی می-گوید: «قبلاً تکفر و منش اخوان به این شدت ملایم و سیال نبود و رویکردهای سلفی قدرتمندی متأثر از تلاش-ها و زحمات شیخ محمد رشید رضا، استاد شیخ بنا، و نیز زحمات شیخ حامد الفقی و شیخ محب-الدین الخطیب که از نزدیکان شیخ البنا بودند، در اخوان وجود داشت. «برهامی هم-چنین می-گوید که خود در مکتب عمومی اخوانی-اش تربیت و توسط وی با منافع سلفیه مثل «سبیل السلام»، «المغنی»، «زادالعماد»، «معارج القبول» و «خصائص التصور الاسلامی» اثر سید قطب آشنا شده است.

سلفی-ها و فعالیت تشکیلاتی

مکتب اسکندریه سعی کرد سازمانی علنی خارج از چارچوب رسمی دولت تأسیس کند. البته آنها می-دانستند که حکومت اجازه چنین کاری را نخواهد داد. لذا سازمانی کاملاً سری با شاخه-ها و شعبه-ها و مسئولان خاص خود و با مکانیسم و نظام خشک و غیر قابل انعطاف تأسیس کردند. اما این سازمان به محض شروع توسعه توسط دستگاه-های امنیتی و تحت فشار بازداشت-ها متلاشی شد و به صورت یک شبه-سازمان یا شبه-جریان و به طور نیمه سری- نیمه علنی درآمد.

مکتب اسکندریه در این نوع فعالیت تشکیلاتی دنباله-رو اخوان و جماعت-های اسلامی مسلح بود. آنها فعالیت سازمانی را که رهبری مطاع و بیعت-شده در رأس آن قرار دارد و نیز دارای مسئولان و مقاماتی است، در دستور کار خود قرار دادند؛ در حالی که اغلب جریان-های سلفیه سنتی با این نوع فعالیت تشکیلاتی و سازمانی مخالف-اند.

به نظر می-رسد وحدت رهبری و روش در این جماعت مانع جذب اعضای آن داخل تشکیلات و صفوف سازمان-ها و گروه-های جهادی شده است. با اینکه رهبران این جماعت با مسائل روزمره سروکار دارند و درباره هر چیزی اعم از چالش-انگیز و غیر آن نظر داده-اند، اما تقریباً نمی-توان اختلافی میان آنها یافت؛ در حالی که آنها خود را در سیاست درگیر کرده-اند و اغلب سعی در طرح دیدگاه و نگرش سیاسی و اجتماعی دارند و می-کوشند آن را با معیارهای مطرح-شده در منابع شریعت اسلامی انطباق دهند. از این گذشته گفتمان جماعت دعوت سلفیه در اسکندریه به تمام مسائل چالش-انگیز و مشکل-ساز در جامعه مصر نظر دارد و از این لحاظ شبیه جماعت اخوان-المسلمین و تا حد زیادی جریان سلفی جهادی است؛ با این تفاوت که مسلح نیست و به تغییر پایه-ای و اصولی مسلمانان از طریق دعوت و ارشاد و نه اعمال زور اعتقاد دارد. در صورتی که جریان دعوت سلفی این شعار را مد نظر دارد که «به فعالیت سیاسی می-پردازیم اما درگیر آن نمی-شویم».

به نظر می-رسد ثبات و اصرار اعضای دعوت سلفیه در اسکندریه بر مشی سلفی گری خود،

آنها را به صورت جریانی میانه-رو در جماعت اسلامی دانشجویان مطرح کرده است. در واقع، کسانی که به جماعت اسلامی مسلح پیوسته-اند به منتهی الیه راست رفته و کسانی که به جماعت اخوان پیوسته-اند، به منتهی الیه چپ رفته-اند و اعضای مکتب اسکندریه بینابین این دو قرار گرفته-اند. جناح-های راست و چپ از یکدیگر دور شده-اند و جناح میانه-رو به دو طرف نزدیک است. شخصیت-ها و سران جریان سلفی جهادی، رهبران مکتب دعوت سلفیه را هم ستایش می-کنند و هم مورد ملامت قرار می-دهند. زمانی که نظر و موضع مرد شماره دو القاعده، ایمن ظواهری، را در قبال سلفی-های اسکندریه و شیوخ آنها نظیر یاسر برهامی، سعید عبدالمعظم و محمد اسماعیل پرسیدم و اینکه اختلافی با آنها دارد یا نه، وی در نواری صوتی در یوتیوپ گفت: «ما برای دعوت سلفیه و رهبران راستین آن ارزش و احترام بسیار قائلیم و آنها را دوست داریم.»

وی سپس بلافاصله جمله-ای با مفهوم واضح می-گوید: «ما و میدان-های مبارزه مشتاقانه منتظر آنها هستیم. برادران ما مبارزان تابع خود را فرماندهی می-کنند و برج و باروی دشمنان را درهم می-شکنند و پرچم جهاد را که واجب عینی برای آنها در داخل و خارج کشورشان است، بر دوش می-کشند.»

فقط یک موی نازک، و البته تیز، فاصله بین مشی جماعت سلفیه اسکندریه و تفکر سلفیه القاعده است. سلفیه اسکندریه هم مثل عناصر جهادی معتقد به حاکمیت - که از مهم-ترین مشخصات توحید خداوندی است - و اسلامی نبودن دولت فعلی مصر است. آنها معتقدند که حاکم این کشور مادامی که احکام شریعت را زیرپا می-گذارد، کافر حکمی است نه عینی و پارلمان را هم کفرآمیز می-دانند. آنها به فعالیت جمعی تشکیلاتی و سازمانی و در صورت لزوم سری نگه داشتن دعوت معتقدند. با این حال، اعلام جهاد و تأسیس حکومت اسلامی را بدون پشت سر گذاشتن مراحل مختلف جهاد از جمله دعوت به خدا و ذکر دلیل و حجت رد می-کنند؛ چنان که اعتقادی به جاهلیت جوامع ندارند و راهبرد تغییرات پایه-ای و عدم برخورد با دولت-ها را پیش گرفته-اند.

موضع-گیری در قبال اخوان؛ میانه-روی و افراط

جماعت اخوان-المسلمین از نظر سلفی-ها اسکندریه، یک جماعت است نه فرقه؛ به این معنا که جماعت اخوان را جزء 72 فرقه جهنمی نمی-دانند. این جماعت جامع اصول اهل تسنن و جماعت است، گرچه در آن هر نوع شعبه، شاخه، فرقه و ابهامی یافت می-شود. این گروه از سلفی-ها حکم-شان را به کل جماعت تسری نمی-دهند. در مقابل، جریان «سلفی المدخلی» اخوان را گروه گمراه و جزء جهنمی می-داند. به همین دلیل، برخلاف مکتب اسکندریه، اخوان را آماج حملات خود قرار می-دهد.

یاسر برهامی طی سخنان در پاسخ به این سؤال که چرا اخوان و دیگران را جماعت حساب می-کنید نه فرقه با اینکه دچار انحراف و تناقض شده-اند؟ گفت: «کسی که می-خواهد حکمی را به این جماعت-ها که در آنها هم سنی وجود دارد و هم غیرسنی، تعمیم دهد و بگوید که آنها از فرقه اهل آتش-اند، اشتباه کرده است، زیرا این جماعت-ها هیچ اصل کلی خلاف اصول اهل سنت ندارند. در میان آنها کسانی هستند که یکی از اصول کلی اعم از ایمان یا اسما و صفات را قبول ندارند، اما به طور کلی در تألیفات و آثار بنیانگذارانشان خواستار بازگشت به اسلام شده-اند و برخی از آنها هم خواستار همراهی و همکاری با اهل تسنن هستند، زیرا اهل تسنن در زمان خود بیشتر از سایر گروه-ها و مذاهب به حقیقت نزدیک-ترند.»

برهامی می-پرسد: «آیا درست است که دکتر عمر الأشقر را پس از تألیفاتی که در زمینه عقاید

و اسامی و صفات داشته است، اهل آتش بدانیم؟ آیا می-توانیم مصطفی حلمی و عبدالکریم زیدان و تألیفات آنها در زمینه دعوت و اصول فقه منکر شویم؟ تردیدی نیست که همه آنها پیرو مذهب اهل سنت-اند و ما حاضر نیستیم آنها را محکوم به جهنم بدانیم. ما آنها را به علت پای-بندی به سنت دوست داریم اما از بدعت-هایشان بیزاریم. شیخ اسلام ابن تیمیه نیز این نکته را تأیید می-کند. وی همکاری با آنها را بر سر امور خیر منع نمی-کند. مشکل ما مشکل اسم-گذاری نیست بلکه مسأله اصلی برای ما اعتقادات، رفتار و عمل براساس مقتضیات حب و بغضمان است.»

اما گروه مدخلی-ها معتقدند که اخوان و سلفی-های اسکندریه خودشان خارج از مسیر اهل سنت هستند. آنها اخوان را خطر بزرگ-تری می-دانند که پیوسته خطرهای بزرگ-تر و بیشتری ایجاد کرده است.

سلفی-ها و اصلاح-طلبان؛ همگرایی و واگرایی

دانشجویان مذکور هم به عنوان جریان اصلاح-طلب وارد جماعت اخوان-المسلمین شدند. البته مفهوم اصلاحات نزد آنها در آن زمان عبارت بود از پاکسازی و تصفیه مشی و فکر اخوان بر مبنای عقاید اهل سنت و جماعت.

اما جریان مذکور خود رفته رفته تغییر شکل یافتند تا اینکه از جریان سلفی دور شدند و به مشی لیبرالیسم اسلامی رو آوردند؛ سپس مفهوم دموکراسی هم از درک و برداشت غربی و کافر خود خارج شد و با بستن این شرط که خلاف شرع الهی و آزادی نباشد، رنگ و لعاب اسلامی گرفت و همین قید پشت سر آن اضافه شد.

این نسل وارد عرصه فعالیت عمومی شدند و به سرعت باورها و عقاید خود را نسبت به سلفیه تغییر دادند و وارد عرصه لیبرالیسم اسلامی شدند و پس از مجادلات گسترده تصمیم به شرکت در انتخابات گرفتند. حال آنکه پیشتر به دلیل اینکه نهادهای پارلمانی و قانون-گذاری اسلامی نیستند، آنها را رد می-کردند و حق زنان را هم برای نامزدی در انتخابات از حیث شرعی رد می-کردند و از این نظر هم-چنان با افکار و عقاید اغلب جریان-های سلفیه در مصر انطباق داشتند.

مکتب سلفیه اسکندریه اصلاح-طلبان اخوانی را عامل دور شدن روزافزون اخوان از جریان سلفیه و تغییرات اساسی در برخی مواضع آنها و مسائلی چون مشارکت زنان در انتخابات می-دانستند؛ حال آنکه آنها پیشتر حتی با رأی دادن زنان در انتخابات مخالف بودند چه رسد به نامزدیشان.

سلفی-ها اسکندریه و سایر سلفی-ها همه سران و شخصیت-های اصلاح-طلب در جماعت اخوان-المسلمین از جمله عبدالمنعم ابوالفتوح و عصام العریان را مورد حمله قرار می-دادند. در مقابل، نسل اصلاح-طلب در جماعت نیز آنها را مورد حمله قرار می-داد. این عمل و عکس-العمل بین آنها شدت گرفت و بحران بین دوستان دیروز شدید و شدیدتر شد. اخوان-المسلمین، همسر ابراهیم زعفرانی، یکی از رهبران اصلاح-طلب، را برای نامزدی انتخابات پارلمانی معرفی کردند. این امر مستلزم برداشتن نقاب برای تهیه پلاکاردهای تبلیغاتی و عکس و تشریح برنامه انتخاباتی او پس از نماز جمعه در مساجد بزرگ اخوان بود. همه این فعالیت-ها به منزله اعلام موضع جدید و ثابت اخوان در خصوص زنان بود، اما سلفی-ها همین عمل را دستاویز قرار دادند و شروع به بزرگ-نمایی آن کردند.

سلفی-ها هم-چنین از ملاقات عبدالمنعم ابوالفتوح با نجیب محفوظ، رمان-نویس معروف، و درخواست ابوالفتوح از او برای چاپ مجدد رمانی که به نظر یکی از رهبران سلفی کفرآمیز بود،

خشمگین شدند؛ چنان که مراتب خشم و انزجار خود را از آنچه رویگردانی ابوالفتوح از سید قطب در حضور جمعی از سکولارها می-دانستند، اعلام کردند. عصام عریان، یکی دیگر از رهبران اخوان، از این انتقادات بی-نصیب نماند و متهم شد که آمادگی خود و حتی آمادگی جماعت اخوان را برای تجدیدنظر در توافق-نامه صلح اعلام کرده است.

پیام سلفیه

عبدالمنعم الشحات، یکی از رهبران سلفیه اسکندریه، خواستار کنار زدن نسل هفتاد از رهبری جریان شده، زیرا معتقد است که این نسل اعضا و حتی رهبران جماعت اخوان-المسلمین را به ستوه آورده و بار سنگینی بر دوش آن شده است. سپس به طور کاملاً واضح و صریح خواستار بازگشت اصلاح-طلبان به ریشه-های سلفیه-شان شده است. وی می-گوید: «این انتظار حتی اگر دور از دسترس باشد، بهتر از آن است که در کنار محافظه-کاران اخوانی، ولو از باب اعای فرصت باقی بمانند.» وی اخوان را متهم می-کند که «در روزگار خود از تبلیغ و دعوت بازماندند و بدون اینکه دستاورد و موفقیت قابل ذکری را نصیب دعوت-شان کنند، دچار تخریب و انحراف شدند، حتی اگر آتش خشم و غضب شعله-ور شود، بهتر از آن است که فرصت رهبری جماعت را به گروه دیگری واگذار کنند.»

برهامی به نقل از برخی اصلاح-طلبان می-گوید: «آن-ها مدعی هستند که اخوان دچار اشتباه شدند که حق انتخاب و نامزدهای مسیحیان را نادیده گرفتند. یکی از آنها ادعا می-کند که اگر انتخابات موجب روی کار آمدن یک کافر یا قبطی یا زندیق شود، ما نتیجه را می-پذیریم و او را رئیس-جمهور خود می-کنیم. تصمیم ما این است! حتی اگر مردم رأی به حذف شریعت اسلامی به عنوان منبع قانون-گذاری یا منبع اصلی قانون-گذاری دهند یا دین اسلام به عنوان دین رسمی دولت معرفی شود، ما می-پذیریم.» این نوع آرا و افکار از نظر برهامی، نوعی «یاوه-سرایی و حرف بی-معنی است. کسانی که این-گونه حرف می-زنند، اصلاح-طلب محسوب نمی-شوند. حرف اینها حتی با مبانی اصلی جماعت هم-خوانی ندارد، هرچند در همان مبانی و تأسیس هم تخلفاتی صورت گرفته و کار دشوارتر شده است. کسانی که خود را اصلاح-طلب می-دانند و در واقع کنار گذاشته شده-اند، نمی-توانند رهبر مسلمانان باشند.»

برهامی در پایان اظهاراتش از جماعت و رهبران آن می-خواهد به علما مراجعه کنند و آنها را پیشوای خود قرار دهند؛ چنان که به آنها نسبت به شیوع غلو در جماعت و برخی افکار افراطی و اغراق-آمیز مطرح-شده در آثار شخصیت-هایی چون سید قطب برای حفاظت از مصلحت جماعت و کل جریان بیداری اسلامی هشدار می-دهد.

این نوع موضع-گیری و ابراز همدلی سلفی-ها نسبت به برادران محافظه-کار اخوانی خود، واکنش مثبت و صریح جریان محافظه-کار و مبلغان آن را در اخوان به دنبال داشت. برای مثال، وجدی غنیم به دفاع از سلفی-های اسکندریه پرداخت و گفت که تفاوت چندانی بین مشی و منش دو جریان وجود ندارد و خود تقریباً مشی سلفی اسکندریه را می-پذیرد و با نظر آن درباره دموکراسی موافق است. این نوع واکنش-ها به جریان مکتب اسکندریه و مواضع آن در قبال رهبران سلفی-مآب اخوانی نظیر جمعه امین، محمود غزلان و عبدالرحمن البر هم سرایت کرد. با روی کار آمدن جریان محافظه-کار در جماعت اخوان و فروکش کردن جریان اصلاح-طلب، سلفی-های اسکندریه خود را به شدت به جماعت نزدیک و به صراحت اعلام کردند که از جماعت اخوان تا زمانی که قانون اساسی را به سلامت به مقصد برسانند و نیز برای حفظ هویت حکومت اسلامی در مقابل جریان-های سکولار و لیبرالیسم، حمایت می-کنند. تا زمانی که کنترل جماعت به دست محافظه-کاران باشد و مادامی که ائتلاف و وحدت بین این دو جریان

ادامه یابد، این معادله باقی می-ماند. عکس این قضیه هم صادق است.
[1] - . - . :